



## An Analytical Critique of the Foundations of Philosophical Hermeneutics and Their Implications for the Interpretation of Religious Texts

<sup>1</sup>Fatemeh Abdollahpour Sangchi

---

### Article Info

### ABSTRACT

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**  
Received  
Received in revised form  
Accepted  
Available online

**Keywords:** Philosophical Hermeneutics, Ontology, Heidegger, Gadamer, Religious Interpretation, Pre-understanding, Fusion of Horizons.

In recent decades, philosophical hermeneutics, grounded in ontological premises—most notably in the thought of Martin Heidegger and Hans-Georg Gadamer—has brought about a fundamental shift in theories of textual understanding and interpretation. By emphasizing concepts such as Dasein, pre-understanding, and the fusion of horizons, this approach redefines the interpreter not as an external observer but as an integral participant in the process of meaning formation. While such a framework opens new horizons for the interpretation of human and historical texts, its application to religious texts raises serious epistemological and methodological challenges, including the weakening of textual objectivity, the marginalization of authorial (divine) intent, and the tendency toward interpretive relativism. Employing a descriptive-analytical method with a critical orientation, this article examines the implications of philosophical hermeneutics for the interpretation of religious texts and argues that although the historicity and situatedness of understanding are undeniable features of human cognition, their unqualified extension to all levels of meaning—particularly in revelatory texts—leads to interpretive subjectivism and arbitrary readings. The findings suggest that a legitimate and productive engagement with philosophical hermeneutics in the domain of religious interpretation requires a critical revision of its radical assumptions and a principled integration with established rational and transmitted interpretive criteria. Such an approach makes it possible to preserve the ontological depth of understanding while maintaining relative semantic stability and rational evaluability among competing interpretations.

---

<sup>1</sup>- PhD candidate in Teaching Islamic Theoretical Foundations, University of Tehran, Tehran, Iran. f.abdollahpour@ut.ac.ir ORCID iD: 0009000386406174.

## نقد تحلیلی مبانی هرمنوتیک فلسفی و پیامدهای آن در تفسیر متون دینی

فاطمه عبدالله پور سنگچی<sup>۱</sup>

## اطلاعات مقاله

## چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

در دهه‌های اخیر، هرمنوتیک فلسفی با تکیه بر مبانی وجودشناختی، به‌ویژه در اندیشه‌های مارتین هایدگر و هانس گئورگ گادامر، تحولی اساسی در نظریه فهم و تفسیر متن پدید آورده و با تأکید بر مفاهیمی چون دازاین، پیش‌فهم و امتزاج افق‌ها، نقش مفسر را به‌مثابه جزئی درون‌ماندگار از فرایند معنا تثبیت کرده است. با وجود گشایش افق‌های نو در فهم متون انسانی، کاربست این رویکرد در تفسیر متون دینی با چالش‌های جدی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مواجه است؛ از جمله تضعیف مرجعیت متن، نادیده‌انگاری مراد مؤلف الهی، و گرایش به نسبی‌گرایی تفسیری. مقاله حاضر با روشی توصیفی - تحلیلی و رویکردی انتقادی، به واکاوی نسبت هرمنوتیک فلسفی با تفسیر متون دینی پرداخته و نشان می‌دهد که هرچند تاریخ‌مندی و موقعیت‌مندی فهم، واقعیت‌هایی انکارناپذیر در فرایند ادراک انسانی‌اند، اما تعمیم بی‌ضابطه آن‌ها به همه سطوح معنا، به‌ویژه در متون وحیانی، به قرائت‌محوری و تفسیر به رأی می‌انجامد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که بهره‌گیری روشمند از ظرفیت‌های هرمنوتیک فلسفی تنها در صورتی موجه و ثمربخش خواهد بود که با بازنگری انتقادی در مبانی افراطی آن و از طریق تلفیق با معیارهای عقلانی و نقلی معتبر صورت پذیرد؛ رویکردی که امکان حفظ ژرفای وجودشناختی فهم را در کنار صیانت از ثبات نسبی معنا و داوری عقلانی میان تفاسیر فراهم می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** هرمنوتیک فلسفی، وجودشناسی، هایدگر، گادامر، تفسیر دینی، پیش‌فهم، امتزاج افق‌ها.

تاریخ دریافت:

تاریخ بازنگری:

تاریخ پذیرش:

تاریخ انتشار:

استناد:



<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری مدرسی مبانی نظری اسلام، دانشگاه تهران، تهران، ایران. f.abdollahpour@ut.ac.ir  
کد ارکید: ۰۰۰۹-۰۰۰۳-۸۶۴۰-۶۱۷۴

## مقدمه

مسئله فهم و تفسیر متون دینی همواره در کانون تأملات الهیاتی و فلسفه دین قرار داشته است، اما با ظهور هرمنوتیک فلسفی در قرن بیستم، این مسئله وارد افقی تازه شد. در اندیشه‌های مارتین هایدگر و سپس هانس جورج گادامر، فهم دیگر صرفاً فعالیتی روش‌شناختی برای کشف معنای متن تلقی نشد، بلکه به مثابه نحوه‌ای از بودن انسان در جهان تفسیر گردید. مفاهیمی چون دازاین، پیش‌فهم، تاریخ‌مندی و امتزاج افق‌ها نشان دادند که مفسر همواره در افق وجودی و زبانی خاصی قرار دارد و همین افق در فرآیند معنابخشی نقش بنیادین ایفا می‌کند. این تحول، نسبت سنتی میان سوژه و ابژه را دگرگون ساخت و متن را نه موضوعی منفعل، بلکه شریک گفت‌وگویی تاریخی با مفسر معرفی کرد.

با وجود ظرفیت‌های نظری این رویکرد در گشودن لایه‌های عمیق‌تر فهم، کاربست مبانی وجودشناختی هرمنوتیک فلسفی در حوزه تفسیر متون دینی با پرسش‌های بنیادین مواجه می‌شود. متون دینی، برخلاف بسیاری از متون تاریخی یا ادبی، بر مفروضاتی همچون مراد الهی، ثبات نسبی معنا و امکان دستیابی به حقیقتی فراتاریخی استوارند. از این رو، پرسش اصلی این پژوهش آن است که مبانی وجودشناختی هرمنوتیک فلسفی چه تأثیری بر امکان فهم معتبر متون دینی دارند و آیا تأکید بر تاریخ‌مندی و پیش‌فهم‌های مفسر، به تعمیق فهم می‌انجامد یا به نسبی‌گرایی و تضعیف معیارهای داوری تفسیری منتهی می‌شود؟ فرضیه مقاله بر این مبنا استوار است که تاریخی‌بودگی رادیکال فهم و محوریت افق مفسر، در صورت پذیرش بی‌قید و شرط، با پروژه کشف مراد ثابت شارع در تعارض قرار می‌گیرد و به بحران در سنجش‌پذیری تفسیر می‌انجامد؛ با این حال، می‌توان با بازنگری انتقادی در این مبانی و تنظیم آن‌ها در چارچوبی عقلانی-الهیاتی، از ظرفیت‌های هرمنوتیک فلسفی بهره برد بی‌آنکه به قرائت‌محوری یا تفسیر به رأی فروغلتید.

در میان پژوهش‌های موجود، آثار متعددی به تبیین سنت هرمنوتیک جدید پرداخته‌اند؛ از جمله *Hermeneutics* اثر *Richard E. Palmer* (۱۹۶۹) و *Sources of Hermeneutics* نوشته *Jean Grondin* (۱۹۹۵) که با رویکردی تاریخی، سیر تطور هرمنوتیک را ترسیم کرده‌اند. همچنین *Understanding Hermeneutics* از *Dennis J. Schmidt* (۲۰۱۰) به تحلیل درونی اندیشه گادامر پرداخته است. با این حال، تمرکز این آثار عمدتاً بر تبیین نظری یا انسجام فلسفی دستگاه هرمنوتیکی بوده و پیامدهای آن در قلمرو تفسیر متون دینی به صورت نظام‌مند دنبال نشده است.

در فضای پژوهشی فارسی نیز، مقاله «هرمنوتیک و تأثیر آن بر فهم متون دینی» اثر علی پریمی کوشیده است مفاهیم بنیادین هرمنوتیک جدید را معرفی و نسبت آن را با مطالعات دینی به‌طور کلی ترسیم کند، اما رویکرد آن بیشتر تبیینی و مقدماتی است. همچنین مقاله «بررسی انتقادی نظام فلسفی هرمنوتیکی گادامر» نوشته ساجدی و سرلک، با تمرکز بر انسجام درونی مفاهیم گادامر، گامی در جهت نقد فلسفی این دستگاه برداشته است، ولی پیامدهای عملی این نقدها در عرصه تفسیر متن دینی را به صورت مستقل پیگیری نکرده است. بدین ترتیب، خلأ پژوهشی در بررسی انتقادی و کاربردی تأثیر مبانی وجودشناختی هرمنوتیک فلسفی بر تفسیر متون دینی همچنان مشهود است.

پژوهش حاضر با روش تحلیلی-انتقادی و مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای منابع اصلی، در پی آن است که این خلأ را پر کند. در گام نخست، مبانی کلیدی هرمنوتیک فلسفی در آثار هایدگر و گادامر تبیین می‌شود؛ در گام دوم، مهم‌ترین چالش‌های معرفتی و روش‌شناختی این مبانی از جمله مسئله تاریخ‌مندی فهم، جایگاه مراد مؤلف، معیار داوری تفسیری و خطر نسبی‌گرایی، مورد تحلیل نقادانه قرار می‌گیرد؛ و در گام نهایی، با بهره‌گیری از رهیافت‌های تعدیلی، امکان برقراری تعادلی میان بُعد وجودی فهم و ضرورت روشمندی در تفسیر دینی ارزیابی می‌شود. بدین‌سان، مقاله می‌کوشد افقی انتقادی-سازنده برای مواجهه با هرمنوتیک فلسفی در مطالعات دینی ترسیم کند؛ افقی که در آن ژرفای وجودشناختی فهم حفظ شود، بی‌آنکه ثبات نسبی معنا و امکان داوری عقلانی میان تفاسیر از میان برود.

## ۱- هرمنوتیک در لغت و اصطلاح

هرمنوتیک به معنای تفسیر کردن، از واژه یونانی «هرمنوین» مشتق شده و در اصطلاح به مجموعه مباحث مرتبط با تفسیر و فهم متن اطلاق می‌شود. این اصطلاح تا پیش از دوران مدرن، عمدتاً به تفسیر کتاب مقدس اختصاص داشت. پل ریکور هرمنوتیک را علمی می‌داند که شیوه فهم و سازوکار تفسیر متون را تبیین می‌کند (مشکات و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۷۷) و در تعبیری دیگر آن را «فن تشریح نمادها» معرفی می‌کند (ریخته‌گران، ۱۳۷۸: ۵۱). نصر حامد ابوزید نیز هرمنوتیک را «نظریه تفسیر» می‌نامد (نصر، ۱۳۸۰: ۱۳). همچنین هرمنوتیک به معنای نظریه و عمل تفسیر و تأویل، ترجمه و قابل‌فهم‌سازی متون دانسته شده است (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۹؛ وانسهایمر، ۱۳۸۱: ۱۵). از این منظر، تفسیر نوعی بازآفرینی متن تلقی می‌شود (دیباج، ۱۳۷۷: ۳۹؛ دیباج، ۱۳۸۹: ۱). هرچند برخی ریشه آن را به هرمس، پیام‌آور اساطیری یونان، نسبت داده‌اند و نقش آغازین آن را در تأویل متون مقدس دانسته‌اند (الیاده، ۱۳۷۶: ۸۴؛ وان، ۱۳۷۷: ۸۴؛ بنتون، ۱۳۸۴: ۱۹۸)، اما در تطور تاریخی، دامنه آن به نظریه عام فهم متن گسترش یافته است.

## ۲- اقسام هرمنوتیک

هرمنوتیک را می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی به سه مرحله کلاسیک، رمانتیک (مدرن) و فلسفی تقسیم کرد. در مرحله کلاسیک، که در پیوند با اصلاح دینی و تحولات فکری قرون شانزدهم تا هجدهم شکل گرفت، هرمنوتیک عمدتاً به‌عنوان فن تفسیر کتاب مقدس و مجموعه‌ای از قواعد روش‌مند برای فهم متن تلقی می‌شد. در این دوره، کوشش اصلی بر تنظیم اصولی بود که مفسر را به معنای مقصود متن رهنمون سازد (ریخته‌گران، ۱۳۷۸: ۵۳). در مرحله دوم، با ظهور شلایرماخر و دیلتای، هرمنوتیک از سطح قواعد تفسیری فراتر رفت و به نظریه‌ای عام درباره فهم تبدیل شد. شلایرماخر فهم را امری بدیهی و طبیعی نمی‌دانست و بر این باور بود که امکان سوءفهم همواره وجود دارد؛ از این‌رو فهم و تفسیر را دو امر درهم‌تنیده می‌دانست (واعظی، ۱۳۸۶: ۸۳). وی نقش «حدس» را در فرآیند تفسیر برجسته می‌کرد (پراودفوت، ۱۳۷۷: ۷۸). دیلتای نیز با تأکید بر درک نیت مؤلف در بستر تاریخی، کوشید هرمنوتیک را به مبنایی برای علوم انسانی بدل سازد (پورحسن، ۱۳۸۴: ۲۱). در این دوره، تمرکز از تفسیر صرف متون دینی به تحلیل تاریخی و انسانی فهم گسترش یافت (حسنی، ۱۳۸۹: ۳-۴).

مرحله سوم، یعنی هرمنوتیک فلسفی، با اندیشه‌های مارتین هایدگر وارد افقی تازه شد. هایدگر هرمنوتیک را از سطح روش تفسیر متون فراتر برد و آن را به تحلیل وجودشناختی فهم پیوند زد. به تعبیر نامور، در این تحول، هرمنوتیک از

ابزار تفسیر متن به افقی فلسفی برای کاوش در معنای هستی ارتقا یافت (نامور، ۱۳۸۶: ۱۹۰-۱۹۱). ریکور نیز با اشاره به این چرخش بنیادین، تأکید می‌کند که هایدگر هرمنوتیک را در خدمت تحلیل ساختار وجودی دازاین قرار داد و آن را از حوزه روش‌شناسی به قلمرو هستی‌شناسی منتقل کرد (ریکور، ۱۳۷۸: ۱۵۵). بر این اساس، فهم نه یک فعالیت معرفتی صرف، بلکه نحوه‌ای از بودن انسان در جهان تلقی شد؛ فهمی که همواره با پیش‌فهم‌ها و زمینه‌های تاریخی گره خورده است. واعظی در تحلیل این موضع نشان می‌دهد که از نظر هایدگر، هیچ فهمی از نقطه صفر و بی‌پیش‌فرض آغاز نمی‌شود (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۲۹) و نصری نیز تأکید می‌کند که مفاهیمی چون پرتاب‌شدگی و واقع‌بودگی، شرایط امکان هرگونه فهم را تعیین می‌کنند (نصری، ۱۳۸۱: ۱۳۸).

این رویکرد در اندیشه‌های هانس-گئورگ گادامر بسط بیشتری یافت. گادامر در اثر «حقیقت و روش» کوشید نشان دهد که فهم، رخدادی تاریخی و زبانی است که در بستر سنت و موقعیت هرمنوتیکی شکل می‌گیرد (عرفانی، ۱۳۸۴: ۲۹؛ Gadamer, 2004: 235). او با طرح مفاهیمی چون پیش‌فهم، دیالوگ و «انصهار افق‌ها»، عینیت‌گرایی روش‌محور را به چالش کشید و فهم را حاصل تعامل افق تاریخی مفسر و متن دانست (Bbeicher, 1980: 2)؛ (Gadamer, 2004: 298) بدین ترتیب، هرمنوتیک فلسفی از چارچوب قواعد تفسیری فاصله گرفت و به تبیین ماهیت تاریخی و وجودی فهم پرداخت؛ رویکردی که مبنای اصلی تحلیل انتقادی حاضر را تشکیل می‌دهد.

### ۳- نقش فهم در تبیین هرمنوتیک فلسفی

در هرمنوتیک فلسفی، فهم صرفاً یک فرآیند شناختی یا روان‌شناختی نیست، بلکه پدیده‌ای هستی‌شناسانه و بنیادین در تجربه انسانی تلقی می‌شود. این نوع نگاه به فهم، بیش از آنکه به دنبال ارائه روشی برای تفسیر متون باشد، به چیستی و چگونگی وقوع فهم می‌پردازد و آن را به‌مثابه یک رخداد در هستی انسان تحلیل می‌کند. به عبارت دیگر، هرمنوتیک فلسفی به دنبال آن است که دریابد فهم چگونه رخ می‌دهد و چه مؤلفه‌هایی در تحقق آن نقش دارند؛ در این راستا، توجه به تاریخ‌مندی، پیش‌فرض‌ها، سنت و زبان به‌عنوان عناصر بنیادین دخیل در فرآیند فهم، از اهمیت بسزایی برخوردار است (Gadamer, 1977: xi)، (Bbeicher, 1980: 2).

مارتین هایدگر، نخستین کسی بود که فهم را به مثابه یک حالت بنیادی دازاین (وجود انسانی) مطرح ساخت. وی معتقد بود که فهم نه فقط روش دست‌یابی به معرفت، بلکه شکلی از بودن انسان در جهان است. معنا نزد هایدگر، حالتی از گشودگی انسان به روی اشیاء و متون است که حقیقت آنها "به‌مثابه" چیزی برای انسان آشکار می‌شود (Heidegger, 1962: 193).

برخلاف دیدگاه‌های پیشین که فهم را در قالب قواعد تفسیری محصور می‌کردند، هایدگر پیشنهاد کرد که به جای تأکید بر روش، باید بر هستی‌شناسی فهم تأمل کرد. اگرچه شلایرماخر پیش‌تر به ضرورت فهم توجه کرده بود، اما هایدگر این ایده را گسترش داده و آن را به سطحی بنیادین‌تر ارتقا داد (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

در این راستا، گادامر، با تأسی از استاد خود، هرمنوتیک را به سطحی فلسفی رساند و در کتاب بنیادین خود «حقیقت و روش»، بر پدیدارشناسی واقعه فهم تأکید کرد. از منظر گادامر، فهم رخدادی است که در بستر گفت‌وگو میان فاعل‌شناسا و موضوع شکل می‌گیرد و محصول تعامل بین سوژه و ابژه است؛ نه صرفاً محصول کنش ذهنی مفسر (Gadamer, 2004: 465).

به باور گادامر، فهم همیشه با پیش‌داوری‌ها، افق تاریخی و سنتی مفسر درآمیخته است. یعنی هیچ تفسیری از متن بدون زمینه تاریخی-فرهنگی مفسر شکل نمی‌گیرد و به همین دلیل، فهم دارای خصلتی تاریخی و بینافقی است. افق جدید از طریق ادغام افق‌های گذشته و حال پدید می‌آید و فهم دقیق و اصیل از پدیده‌ها، مستلزم شناخت درست سنت و میراث فرهنگی است. (Gadamer, 1977: 21)

گادامر برای توضیح نحوه رخداد فهم، از مفهوم «بازی» بهره می‌گیرد. او میان بازی و فرآیند تفسیر تشابه می‌بیند؛ چرا که در هر دو، معنا از دل تعامل میان عناصر متقابل شکل می‌گیرد. برخلاف هرمنوتیک سنتی که تفسیر را ابزاری برای رفع ابهام می‌دانست، گادامر فهم را معادل تفسیر می‌انگارد و بر امتزاج وجودی آن با شرایط مفسر تأکید دارد (Gadamer, 2004: 484).

در این فرایند، دیالوگ نقش اساسی ایفا می‌کند. فهم در هرمنوتیک گادامر، حاصل گفت‌وگو میان متن و مفسر است؛ گفت‌وگویی که با پرسش آغاز شده و به بسط افق‌های معنایی منتهی می‌شود. در این تعامل، نه تنها فاعل‌شناسا از متن پرسش می‌کند، بلکه خود متن نیز به نوعی پرسش‌گر از فاعل‌شناس است. (Gadamer, 2004: 374)

فهم در اندیشه گادامر، همچنین ناظر بر فرآیند مشارکتی عقل و تجربه، ذهن و تاریخ، و زبان و سنت است. هیچ‌گاه نمی‌توان فهمی خالص، عینی و بدون پیش‌داوری ارائه داد، چرا که خود انسان همواره در بستر فرهنگی و تاریخی خاصی قرار دارد. گادامر بر آن است که بدون درک گذشته، نمی‌توان به فهم مؤثر از حال و آینده رسید؛ بنابراین امتزاج افق‌ها، لازمه اساسی فهم است (دیباج، رویایی، ۱۳۸۱: ۲۸).

در همین راستا، هایدگر نیز فهم را به مثابه نوعی پیش‌افکنی می‌داند که به واسطه آن، انسان امکان‌های آینده خود را کشف می‌کند. یعنی فهم، نوعی خودفهمی نیز هست؛ فهمیدن یک چیز بیرونی، به خودشناسی منتهی می‌شود و انسان را نسبت به توانایی‌ها و قابلیت‌های خود آگاه می‌سازد (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

در مجموع، می‌توان گفت که هرمنوتیک فلسفی با تمرکز بر چیستی فهم، آن را از حوزه روش‌شناسی بیرون کشیده و در بستر هستی‌شناسی و پدیدارشناسی جای داده است. از این منظر، فهم نه صرفاً ابزاری برای رسیدن به معنا، بلکه خود نوعی بودن و تجربه‌ی هستی است که در تعامل مستمر با سنت، تاریخ، زبان و سوژه شکل می‌گیرد. این دیدگاه، تفسیر را از یک فرآیند تکنیکی به یک واقعه وجودی و مشارکتی ارتقا داده و افق جدیدی برای پژوهش در علوم انسانی گشوده است.

#### ۴- بررسی انتقادی هرمنوتیک فلسفی

##### ۴-۱- مبانی هرمنوتیک وجودی در اندیشه مارتین هایدگر: تحلیل انتقادی

در هرمنوتیک وجودی، به‌ویژه در اثر بنیادین هستی و زمان، تفسیر نه به مثابه یک فرایند معرفت‌شناختی، بلکه به‌عنوان نحوه‌ای از بودن انسان (دازاین) تلقی می‌شود. از منظر هایدگر، انسان موجودی است افکنده در جهان که همواره با پیش‌فهم‌ها، زبان و تاریخ خویش درگیر است و فهم، ساختاری بنیادی از هستی او به‌شمار می‌رود. این چرخش وجودشناختی، هرچند افق‌های تازه‌ای برای فهم گشوده است، اما در سطح نظری و به‌ویژه در نسبت با تفسیر متون دینی، با چالش‌های جدی مواجه می‌شود.

حسستین چالش، انحلال مرز میان مفسر و متن است. با تبدیل فهم به حالت بنیادین وجود، تمایز کلاسیک میان فاعل شناسایی و موضوع شناسایی تضعیف می‌شود. در این چارچوب، متن دیگر امری مستقل با ساختار معنایی قابل ارزیابی نیست، بلکه همواره در افق وجودی مفسر جذب می‌شود. این رویکرد، اگرچه پویایی تفسیر را برجسته می‌سازد، اما از حیث معرفت‌شناختی، امکان قرائت‌های شخصی و فاقد ضابطه را افزایش می‌دهد؛ امری که در مواجهه با متون دینی، می‌تواند به نوعی «تفسیر به رأی ساختاریافته» منجر شود.

چالش دوم به فقدان معیارهای سنجش‌پذیر در ارزیابی تفسیر بازمی‌گردد. در هرمنوتیک وجودی، پیش‌فهم‌ها جزء لاینفک ساختار دازاین‌اند و امکان تعلیق یا کنترل روشمند آن‌ها به‌طور جدی محدود می‌شود. نتیجه آن است که معیارهای بیرونی، عقلانی یا متنی برای داوری میان تفاسیر، جایگاه روشنی ندارند. این وضعیت، در متونی که مدعی حقیقت و هدایت‌اند، به بحران در تمایز میان تفسیر معتبر و نامعتبر می‌انجامد.

چالش سوم، نسبی‌گرایی هستی‌شناختی فهم است. اگر معنا همواره تابع وضعیت وجودی مفسر باشد، هیچ تفسیری نمی‌تواند از اعتبار عام یا بین‌الذهانی برخوردار شود. چنین نسبی‌گرایی‌ای، نه تنها امکان تفسیر علمی را تضعیف می‌کند، بلکه بنیان هرگونه داوری عقلانی در باب فهم متن را متزلزل می‌سازد. در قلمرو دین، این پیامد به معنای تضعیف امکان انتقال پیام فرازمانی و هنجارمند متن مقدس است.

افزون بر این، هرمنوتیک وجودی با نادیده گرفتن مراد مؤلف، به‌ویژه در متون وحیانی، با مشکلی اساسی روبه‌روست. از آن‌جا که معنا نه در نسبت با قصد مؤلف، بلکه در افق گفت‌وگوی تاریخی مفسر پدید می‌آید، جایگاه نیت الهی و جهت‌مندی هدایتی متن تضعیف می‌شود. این رویکرد با منطبق تفسیر دینی، که کشف مراد شارع را غایت خود می‌داند، ناسازگار است.

در نهایت، عدم تفکیک مراتب معنا در تحلیل هایدگر، به محدودیت جدی این رویکرد در تفسیر متون دینی می‌انجامد. سنت تفسیری اسلامی، میان سطوح مختلف معنا تمایز قائل است و این تمایز، نقش مهمی در ضابطه‌مند ساختن تفسیر دارد. نادیده گرفتن این مراتب، یا به سطحی‌سازی فهم می‌انجامد یا به تأویل‌گرایی افراطی و بی‌مهار.

## ۲-۴- تحلیل انتقادی هرمنوتیک فلسفی در اندیشه گادامر

گادامر با بسط میراث هایدگر، هرمنوتیک فلسفی را از سطح تحلیل وجودی فردی به عرصه زبان، سنت و تاریخ گسترش می‌دهد. مفاهیمی چون امتزاج افق‌ها، تاریخ‌مندی فهم و زبان‌مندی حقیقت، در اندیشه او نقش محوری دارند. با این حال، همین مفاهیم در نسبت با تفسیر متون دینی، با مسائل حل‌نشده‌ای روبه‌رو هستند.

نخست آن‌که نظریه امتزاج افق‌ها، اگرچه در ظاهر به تعامل افق متن و مفسر اشاره دارد، اما در عمل اغلب به غلبه افق مفسر می‌انجامد. فقدان معیارهای مستقل برای تنظیم این امتزاج، زمینه را برای تفسیرهای خودمحو‌رانه فراهم می‌سازد؛ به‌ویژه در متونی که از بستر زبانی و تاریخی متفاوتی برخاسته‌اند.

دوم، تاریخ‌مندی فهم در اندیشه گادامر، هرچند واقعیت انکارناپذیر شرایط انسانی فهم را بازتاب می‌دهد، اما در صورت تعمیم بی‌قید و شرط، به انکار ثبات معنا و حقیقت فرازمانی منتهی می‌شود. این پیامد، در حوزه دین، مشروعیت آموزه‌های عام، هنجاری و فراتاریخی را به چالش می‌کشد.

سوم، تأکید گادامر بر زبان‌مندی فهم، در غیاب ضابطه‌های تفسیری روشن، به نوعی تأویل‌گرایی بی‌پایان منجر می‌شود. در این وضعیت، معنا همواره در گفت‌وگویی پایان‌ناپذیر معلق می‌ماند و امکان دستیابی به فهم متقن تضعیف می‌گردد؛ امری که با غایت هدایت‌گرانه متون دینی ناسازگار است.

چهارم، حذف مؤلف به‌عنوان مرجع معنا، یکی از مناقشه‌برانگیزترین پیامدهای هرمنوتیک گادامری است. در متون دینی، که مؤلف آن واجد مرجعیت الهی است، کنار نهادن قصد مؤلف، به گسست معنا از وحی و تجویز قرائت‌های بی‌مرکز می‌انجامد.

در نهایت، غفلت از روش‌مندی تفسیری در اندیشه گادامر، هرچند با هدف پرهیز از روش‌گرایی صوری صورت می‌گیرد، اما در عمل به ابهام معیارهای صحت و بطلان تفسیر منتهی می‌شود. در حوزه‌ای مانند تفسیر دینی، که ارزیابی‌پذیری و التزام به ضوابط عقلانی و نقلی اهمیت بنیادین دارد، این ابهام یک کاستی جدی محسوب می‌شود.

### ۳-۴- نقد کلی هرمنوتیک فلسفی در نسبت با تفسیر متون دینی

دخالت پیش‌فرض‌ها و ذهنیات مفسر در تفسیر متون، مبنای فکری هایدگر و گادامر می‌باشد که در تفسیر، افق معنایی<sup>۱</sup> مفسر را با افق معنایی متن ترکیب می‌کنند و آنچه در اندیشه آنها مهم است، برداشت خود مفسر است؛ اگرچه برخلاف مقصود نویسنده باشد، نه مراد و مقصود اصلی نویسنده. به همین خاطر آنها را مفسر محور می‌نامیدند؛ زیرا حقیقت فهم را، متوقف بر پیش‌دانسته‌ها و انتظارات و سلاقی شخصی مفسر می‌دانستند. دیدگاه هرمنوتیک فلسفی در زمینه‌های مختلف، قابل نقد است که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم:

#### نقد اول: مفسر محوری و ابهام روش‌شناختی در هرمنوتیک فلسفی

در هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در اندیشه‌های مارتین هایدگر و هانس-گئورگ گادامر، بر تاریخ‌مندی فهم و نقش پیش‌فرض‌ها و افق معنایی مفسر تأکید جدی شده است. بی‌تردید، این نکته که فهم انسانی همواره در خلأ شکل نمی‌گیرد و از پیش‌فرض‌های تاریخی، فرهنگی و وجودی متأثر است، امری انکارناپذیر و حتی بدیهی در تجربه‌ی تفسیر است. باین‌حال، مسئله‌ی اساسی در این رویکرد، نحوه‌ی صورت‌بندی فلسفی این تأثیر و پیامدهای روش‌شناختی آن است.

در هرمنوتیک فلسفی، پیش‌فرض‌ها نه تنها اجتناب‌ناپذیر دانسته می‌شوند، بلکه عملاً به شرط تحقق فهم ارتقا می‌یابند؛ به‌گونه‌ای که «ادغام افق متن و افق مفسر» مبنای اصلی فرآیند تفسیر تلقی می‌شود. اشکال اساسی آن است که این مدعا بیش از آنکه بر استدلالی برهانی و روش‌مند استوار باشد، بر توصیف پدیدارشناسانه‌ی تجربه‌ی فهم تکیه دارد. تحلیل پدیدارشناختی، هرچند می‌تواند نحوه‌ی وقوع فهم را توصیف کند، اما لزوماً توان تبیین معرفت‌شناختی اعتبار یا عدم اعتبار فهم‌های حاصل‌شده را ندارد. از این‌رو، فاصله‌ی معناداری میان «توصیف تجربه‌ی فهم» و «ارائه‌ی یک روش معتبر برای ارزیابی تفسیر» باقی می‌ماند.

پیامد این خلأ روش‌شناختی، تقویت نوعی مفسر محوری است که در آن، فهم بیش از آنکه ناظر به کشف معنای متن یا مقصود مؤلف باشد، به بازتاب افق ذهنی و انتظارات مفسر تبدیل می‌شود. در چنین چارچوبی، خطر آن وجود دارد

<sup>۱</sup> - horizon

که تفسیر، به تدریج از معیارهای قابل ارزیابی عقلانی تهی شده و به سطحی از شخصی سازی معنا فرو کاسته شود. این مسئله به ویژه در تفسیر متون دینی، که مدعی هدایت، هنجارمندی و نوعی ثبات معنایی اند، حساسیت بیشتری پیدا می کند؛ زیرا بدون وجود معیارهای استدلالی روشن، تمایز میان تفسیر موجه و تفسیر سلیقه ای دشوار یا حتی ناممکن می شود.

در نتیجه، اشکال بنیادین هرمنوتیک فلسفی نه در اصل توجه به نقش پیش فرض ها، بلکه در ناتوانی آن در ارائه ی چارچوبی روش مند برای کنترل، ارزیابی و سنجش تأثیر این پیش فرض ها است. فقدان چنین چارچوبی، زمینه را برای سوپژکتیویسم تفسیری فراهم می آورد و امکان داوری عقلانی میان تفاسیر مختلف را با چالش جدی مواجه می سازد.

### نقد دوم: چالش مراد مؤلف و مسئله تمایز تفسیر از تحریف

در رویکرد هرمنوتیکی گادامر، با تأکید بر نقش افق تاریخی و پیش فرض های مفسر، مراد مؤلف جایگاه محوری خود را در نظریه های کلاسیک تفسیر از دست می دهد و در فرآیند فهم، در افق تعامل مفسر و متن بازتعریف می شود. در نتیجه، تفسیر بیش از آنکه بازسازی معنای متن در بستر صدور آن تلقی شود، به بازآفرینی معنا در چارچوب افق معنایی مفسر گرایش می یابد (مشکات و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۹۱).

نخستین مسئله در این رویکرد آن است که اگر مقصود مؤلف در تعیین معنای متن نقش تعیین کننده نداشته باشد، میان «زمان تولید معنا» و «زمان دریافت معنا» گسستی بنیادین پدید می آید. در چنین وضعی، وحدت معنایی متن تضعیف شده و تمایز میان تفسیر و تحریف با ابهام مواجه می شود؛ زیرا دیگر معیار روشنی برای سنجش میزان انطباق فهم مفسر با مقصود اولیه متن در دست نخواهد بود. در نتیجه، امکان ارائه برداشتهای کاملاً واگرا - بدون امکان داوری قطعی میان آنها - تقویت می شود.

مسئله دوم به پیامد تاریخی بودن فهم بازمی گردد. اگر فهم همواره و به طور کامل در چارچوب شرایط روانی، اجتماعی و فرهنگی مفسر تعریف شود، امکان دستیابی به فهمی نسبتاً پایدار و فراتاریخی از متون کلاسیک و دینی با چالش مواجه می شود. این در حالی است که متون وحیانی و مقدس، افزون بر زمینه تاریخی صدور، مدعی پیام و هدایتی عام و مستمر هستند. از این رو، پرسش اساسی آن است که چگونه می توان در عین پذیرش تاریخ مندی فهم، از نوعی ثبات معنایی و امکان انتقال پیام فراتاریخی دفاع کرد.

بر این اساس، چالش اصلی در هرمنوتیک گادامری نه صرف توجه به نقش مفسر، بلکه نحوه تبیین نسبت میان متن، مؤلف و مفسر است. در صورتی که مراد مؤلف به طور کامل در افق مفسر حل شود، خطر گسترش نوعی کثرت گرایی کنترل نشده در تفسیر پدید می آید؛ کثرتی که در آن، داوری عقلانی میان تفاسیر دشوار می شود. مسئله اساسی، بنابراین، ضرورت ارائه معیارهایی روشن برای تفکیک تفسیر موجه از قرائت های صرفاً سلیقه ای است.

بنابراین هرمنوتیک فلسفی، با برجسته ساختن نقش مفسر و تاریخ مندی فهم، سهم مهمی در آشکار کردن ابعاد انسانی و زمینه مند فرآیند تفسیر داشته است؛ با این حال، در نسبت با تفسیر متون دینی و کلاسیک، با پرسش هایی جدی در حوزه روش شناسی و اعتبار معرفتی مواجه است. چالش اصلی نه اصل تأثیر پیش فرض ها، بلکه حدود و ضوابط این تأثیر و نحوه حفظ تمایز میان فهم موجه و قرائت های سلیقه ای است. بدون تبیین روشن این ضوابط، امکان داوری عقلانی میان تفاسیر مختلف و دفاع از نوعی ثبات معنایی با دشواری روبه رو خواهد شد.

### نقد سوم: منطق پرسش و پاسخ و مسئله زمان‌مندی مفسر در تعیین معنای متن

در هرمنوتیک فلسفی، معنا نه امری مستقل از مفسر، بلکه به‌عنوان رخدادی وجودی و وابسته به شرایط تاریخی، زمانی و مکانی مفسر تلقی می‌شود. بر این اساس، قیود و محدودیت‌هایی که بر مفسر عارض است، به معنای متن نیز تسری می‌یابد و تاریخ‌مندی و زمان‌مندی مفسر به‌عنوان مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده معنا معرفی می‌شوند (فیاضی، ۱۳۹۸: ۹۶). این تلقی، به‌ویژه در چارچوب منطق «پرسش و پاسخ» که در هرمنوتیک فلسفی - به‌ویژه نزد هانس-گئورگ گادامر - جایگاهی محوری دارد، فهم متن را همواره در گرو پرسش‌مندی و تأویل می‌داند.

با وجود این، تعمیم تاریخ‌مندی مفسر به تمامی سطوح معنا با چالش‌هایی روبه‌روست. اگر همه انواع معنا - اعم از تصویری و تصدیقی - به‌طور کامل وابسته به زمان و شرایط وجودی مفسر باشند، آنگاه مفهوم «مدلول مطابق» که در آن، رابطه لفظ و معنا به‌صورت مستقیم و پایدار برقرار است، به‌طور اساسی تضعیف می‌شود. حال آنکه در تجربه زبانی روزمره، بخش قابل توجهی از فهم‌ها بدون ورود به فرایند پرسش و تأویل پیچیده تحقق می‌یابند و ارتباط زبانی کارکرد خود را دقیقاً بر پایه همین سطح از ثبات معنا حفظ می‌کند.

از سوی دیگر، روشن نیست که گستره تأثیر زمان‌مندی تا کدام سطح از معنا امتداد می‌یابد. تعمیم این تأثیر به معنای تصویری - که عموماً از عینیت و ثبات نسبی بیشتری برخوردارند - می‌تواند به نوعی سیال‌سازی افراطی معنا بینجامد. در حالی که واقعیت‌های زبان‌شناختی و معناشناختی نشان می‌دهد بسیاری از معناها، علی‌رغم تفاوت‌های تفسیری، قابلیت انتقال و فهم مشترک در بافت‌های تاریخی و فرهنگی متفاوت را دارا هستند.

در همین چارچوب، منطق پرسش و پاسخ نیز نیازمند تحدید و بازاندیشی است. هرچند این منطق در تبیین فهم متون پیچیده، نمادین یا چندلایه کارآمد به نظر می‌رسد، اما شواهد فهم مدلول مطابق نشان می‌دهد که نمی‌توان آن را به‌صورت مطلق بر همه انواع فهم حاکم دانست. تأکید افراطی بر ضرورت پرسشگری و تأویل، این خطر را در پی دارد که توان ذاتی زبان و متن در انتقال معانی پایدار نادیده گرفته شود و نقش فاعل شناسا و موقعیت تاریخی او بیش از حد برجسته گردد.

بر این اساس، نقد اصلی متوجه اصل توجه هرمنوتیک فلسفی به تاریخ‌مندی فهم نیست، بلکه متوجه تعمیم نامحدود آن به همه سطوح معنا و منطق پرسش و پاسخ است. پذیرش تأثیر زمان‌مندی مفسر، مادامی که با پذیرش سطوحی از ثبات معنایی و امکان فهم مستقیم همراه باشد، می‌تواند با تجربه زبانی و تفسیری سازگارتر گردد؛ در غیر این صورت، فهم متن در معرض نوعی نسبی‌گرایی معنایی قرار می‌گیرد که با کارکرد ارتباطی زبان و امکان داوری تفسیری سازگار نیست.

### نقد چهارم: نسبت هرمنوتیک گادامری با سیره عقلایی در فهم مقصود مؤلف

گادامر با تأکید بر تاریخ‌مندی فهم و نقش افق مفسر، جایگاه مقصود مؤلف را در فرآیند تفسیر بازتعریف می‌کند و آن را شرط تعیین‌کننده معنا نمی‌داند. وی در تحلیل خود از سنت هرمنوتیکی پیشین، نشان می‌دهد که تمرکز انحصاری بر بازسازی ذهنیت مؤلف، فهم را به نوعی روان‌شناسی تاریخی تقلیل می‌دهد. (Gadamer, 2004: 372) بر این اساس، معنا نه صرفاً در قصد مؤلف، بلکه در رخداد گفت‌وگوی میان متن و مفسر شکل می‌گیرد.

با این حال، این موضع با پرسشی جدی مواجه است: آیا می‌توان بدون اهتمام به کشف مقصود مؤلف، از فهمی موجه و عقلانی سخن گفت؟ در سیره عقلایی رایج، فهم متن عموماً با تلاش برای درک مقصود گوینده یا نویسنده همراه است. خواننده می‌کوشد با توجه به شرایط زمانی، مکانی و زمینه‌های فکری مؤلف، معنای دقیق‌تر و نزدیک‌تری به مراد او به دست آورد. این رویه نه صرفاً یک سنت نظری، بلکه روشی عملی و تثبیت‌شده در تجربه تفسیری عقلای دینی و ادبی است.

از این منظر، کنار گذاشتن یا کم‌رنگ کردن نقش مقصود مؤلف می‌تواند به نوعی گسست میان تولید و دریافت معنا بینجامد. هرچند گادامر در پی رهایی فهم از تقلیل‌گرایی روان‌شناختی است، اما اگر نقش مؤلف به حدی تضعیف شود که در تعیین معنای متن سهم تعیین‌کننده‌ای نداشته باشد، تمایز میان فهم مبتنی بر شواهد متن و بازخوانی‌های متکی بر افق مفسر با ابهام مواجه می‌شود.

در واقع، تفاوت بنیادین دو رویکرد در تلقی از هدف تفسیر آشکار می‌شود: در هرمنوتیک رمانتیک، فهم در گرو بازسازی ذهنیت و نیت مؤلف است، حال آنکه در رویکرد گادامری، معنا در افق گفت‌وگوی تاریخی شکل می‌گیرد و لزوماً به قصد اولیه فروکاسته نمی‌شود. مسئله اصلی آن است که چگونه می‌توان میان این دو افق جمع کرد: از یک سو، پرهیز از تقلیل معنا به ذهنیت مؤلف، و از سوی دیگر، حفظ نقش عقلایی قصد در تعیین حدود معنای متن.

بنابراین، چالش اصلی نه اصل توجه گادامر به پویایی معنا، بلکه میزان فاصله‌گیری از سیره عقلایی در فهم مقصود مؤلف است. اگر این فاصله به گونه‌ای تبیین نشود که جایگاه عقلانیت عملی در کشف مراد محفوظ بماند، امکان بروز قرائت‌هایی که نسبت ضعیفی با مقصود اولیه دارند افزایش می‌یابد و معیارهای داوری تفسیری نیازمند توضیح روشن‌تری خواهند بود.

### نقد پنجم: نسبی‌گرایی معرفتی و بحران معیار در پرتو تأویل‌گرایی و تکثر معنا

در هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در اندیشه‌ی هانس-گئورگ گادامر و در امتداد مبانی هستی‌شناختی مارتین هایدگر، فهم انسانی امری تاریخ‌مند، موقعیتی و وابسته به پیش‌فهم‌های مفسر تلقی می‌شود. بر اساس این رویکرد، میان «حقیقت» و «فهم حقیقت» فاصله‌ای ذاتی وجود دارد؛ به گونه‌ای که انسان هرگز به حقیقت به‌مثابه امری مستقل و عینی دست نمی‌یابد، بلکه همواره با «تأویل حقیقت» مواجه است. (Gadamer, 2004: 362) از این منظر، حقیقت نه به‌صورت کشف‌شدنی، بلکه در فرآیند درهم‌تنیدگی افق متن و افق مفسر پدیدار می‌شود.

این تلقی، اگرچه در تبیین نقش پیش‌فهم‌ها و شرایط تاریخی در فرآیند فهم سودمند است، اما در سطح معرفت‌شناختی با پیامدهای چالش‌برانگیزی همراه می‌شود. نخست آن که حقیقت به تدریج از ساحت عینی و مستقل خود فاصله گرفته و در آینه تجربه و موقعیت فاعل‌شناس حل می‌شود. در نتیجه، حقیقت دیگر امری ورای تفسیر نیست، بلکه بازتابی از افق تأویلی مفسر تلقی می‌گردد؛ امری که با تلقی‌های کلاسیک حقیقت، به‌ویژه نظریه تطابق، ناسازگار است.

دوم آن که تأکید گادامر بر این اصل که «فهم، انطباق اثر با موقعیت وجودی مفسر است» (Gadamer, 2004: 367)، در صورت فقدان معیارهای فراتاریخی داوری، به فروکاست حقیقت به تجربه‌ای شخصی می‌انجامد. در این چارچوب، هر تفسیری که با پیش‌فرض‌ها و افق فرهنگی مفسر سازگار باشد، معتبر تلقی می‌شود. پیامد منطقی این دیدگاه،

پذیرش تفاسیر متعارض و حتی متناقض از یک متن به عنوان تفاسیر هم‌ارز است؛ وضعیتی که اصل سنجش‌پذیری معرفت و تمایز میان تفسیر صائب و خطا را با بحران مواجه می‌سازد (هوی، ۱۳۷۸: ۱۲۶-۱۲۷).

سوم آن که در منظومه فکری گادامر، با نفی اولویت قصد مؤلف و مخاطبان اولیه، «تولید معنای جدید» جایگزین «کشف معنای متن» می‌شود. در این صورت، معنا نه امری وابسته به ساختار متن و مقصود تاریخی آن، بلکه حاصل جریان سیال و نامتناهی فهم تلقی می‌گردد. (Gadamer, 2004: 375) هرچند امکان تعدد معانی در افق‌های تفسیری مختلف امری قابل انکار نیست، اما تعمیم این اصل تا حد انکار هرگونه معنای واحد و هدفمند، مرجعیت متن را تضعیف کرده و مرز میان «فهم» و «تحمیل معنا» را مخدوش می‌سازد.

نتیجه منطقی این رویکرد، شکل‌گیری نوعی پلورالیسم تفسیری فاقد معیار است که در آن، امکان داوری عقلانی میان تفاسیر از میان می‌رود و حتی خود تفسیرهای هرمنوتیک فلسفی نیز نمی‌توانند مدعای برتری یا اولویت داشته باشند، چراکه آن‌ها نیز محصول افق تاریخی خاصی‌اند. این وضعیت، به نوعی شکاکیت هرمنوتیکی می‌انجامد که کارکرد معرفتی تفسیر را، به‌ویژه در حوزه‌هایی چون متون دینی، حقوقی و اخلاقی، با چالش جدی مواجه می‌سازد.

در مجموع، هرچند هرمنوتیک فلسفی در نقد تلقی‌های ساده‌انگارانه از فهم و تأکید بر تاریخ‌مندی ادراک انسانی دستاوردهای مهمی دارد، اما در صورت فقدان معیارهای مشترک و سنجش‌پذیر، به نسبی‌گرایی افراطی و بحران مشروعیت تفسیری می‌انجامد؛ بحرانی که کارآمدی این رویکرد را در حوزه‌هایی که نیازمند فهم هنجارمند و قابل اتکای متن‌اند، به‌طور جدی زیر سؤال می‌برد.

#### نقد ششم: تاریخ‌مندی فهم و مسئله ثبات مبانی معرفت

در هرمنوتیک فلسفی، به‌ویژه در اندیشه‌های مارتین هایدگر و هانس-گئورگ گادامر، با نفی دوگانگی کلاسیک سوژه/ابژه و نقد عقل خودبنیاد، فهم نه محصول فاعل شناسا به‌مثابه سوژه‌ای مستقل، بلکه رخدادی در بستر تاریخ و وجود انسانی تلقی می‌شود. در این چارچوب، هر متن در «موقعیت هرمنوتیکی» نسبتی تازه با زمان حال می‌یابد و این نسبت همواره در حال دگرگونی است؛ از این‌رو، سخن گفتن از تأویل نهایی یا فهم قطعی، ناممکن دانسته می‌شود (Gadamer, 2004: 503).

بی‌تردید، توجه به تاریخ‌مندی فهم و نقد تصور عقل انتزاعی و فارغ از زمینه، از دستاوردهای مهم هرمنوتیک فلسفی است. باین‌حال، صورت‌بندی افراطی این مدعا با چالش‌هایی درونی مواجه می‌شود. اگر همه فهم‌ها به‌طور کامل مقید به افق تاریخی و فرهنگی باشند و هیچ سطحی از اعتبار فراتاریخی برای آن‌ها قابل تصور نباشد، خود این گزاره نیز باید مشمول همان تاریخ‌مندی تلقی شود. در این صورت، ادعای کلی درباره تاریخ‌مندی همه فهم‌ها، از حیث اعتبار عام، با نوعی تزلزل منطقی روبه‌رو می‌شود؛ زیرا نمی‌تواند مدعی شمول فرازمانی باشد و در عین حال از نسبی‌بودن بگریزد.

از سوی دیگر، هرچند این رویکرد درصدد تضعیف فاعل‌شناسای خودبنیاد است، اما فهم را به‌طور کامل در بستر موقعیت وجودی مفسر تبیین می‌کند. بدین ترتیب، فاعلیت تفسیرگر نه حذف، بلکه در قالبی تاریخی و سیال بازتعریف می‌شود. مسئله آن است که اگر این فاعلیت فاقد معیارهای عقلانی ارزیاب‌پذیر باشد، امکان داوری میان تفاسیر مختلف با دشواری مواجه می‌شود و سیالیت فهم می‌تواند به سطحی از بی‌ثباتی معرفتی بینجامد.

همچنین تأکید بر نفی تأویل نهایی، اگرچه با هدف گشودگی معنا و استمرار گفت‌وگو طرح می‌شود، در صورت فقدان ضوابط داوری، ممکن است به تضعیف مرجعیت معرفتی متن منتهی گردد. اگر هیچ تفسیری از نوعی برتری عقلانی یا استدلالی برخوردار نباشد، تمایز میان تفسیر قوی‌تر و ضعیف‌تر مبهم می‌شود و فرآیند فهم به تکرار تفاسیر بدون معیار روشن ارزیابی تقلیل می‌یابد.

بر این اساس، چالش اصلی هرمنوتیک فلسفی نه در اصل توجه به تاریخ‌مندی فهم، بلکه در نحوه حفظ ثبات نسبی مبانی معرفت در عین پذیرش سیالیت تاریخی است. از این‌رو، چالش اصلی نه اصل تاریخ‌مندی فهم، بلکه فقدان تبیین روشن از حدود آن است؛ فقدان بی‌توجهی، می‌تواند به تضعیف معیارهای داوری عقلانی میان تفاسیر بینجامد، بی‌آنکه اصل نقش تاریخ و افق مفسر انکار شود.

در نسبت با متون دینی، که افزون بر زمینه تاریخی، مدعی پیام و هدایتی مستمر و فراتر از یک موقعیت خاص‌اند، این پرسش جدی‌تر می‌شود که چگونه می‌توان هم تاریخ‌مندی فهم را پذیرفت و هم از نوعی ثبات معنایی و امکان داوری عقلانی دفاع کرد. پاسخ به این پرسش، مستلزم تبیین دقیق حدود تاریخ‌مندی و ارائه معیارهایی روشن برای ارزیابی تفاسیر است؛ امری که در صورت عدم تصریح، هرمنوتیک فلسفی را با چالش‌های بنیادین معرفت‌شناختی روبه‌رو می‌سازد.

#### ۵- نمونه تطبیقی: تفاوت رویکرد سنتی و هرمنوتیک فلسفی در تفسیر متن مقدس

برای نشان دادن پیامد عملی مباحث نظری، می‌توان به تفسیر آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹) اشاره کرد. در رویکرد تفسیری سنتی چنان‌که در آثار مفسرانی چون محمد بن جریر طبری دیده می‌شود، فهم آیه بر اساس بررسی لغوی، شأن نزول، سیاق و روایات معتبر صورت می‌گیرد و معنای «اسلام» در چارچوب تاریخی نزول و منظومه اعتقادی قرآن تبیین می‌شود. در این روش، تلاش بر حفظ ثبات معنایی متن و کشف مراد الهی استوار است (طبری، ۱۳۶۴: ۵: ۲۷۷).

در مقابل، در چارچوب هرمنوتیک فلسفی متأثر از آرای هانس-گئورگ گادامر، فهم آیه نه صرفاً بازبازی معنای تاریخی، بلکه نتیجه امتزاج افق مفسر با افق متن تلقی می‌شود. بدین‌سان، مفهوم «اسلام» می‌تواند در افق زیسته مفسر معاصر بازخوانی شود و معنای آن در نسبت با شرایط تاریخی جدید صورت‌بندی گردد. این رویکرد، هرچند ظرفیت پویایی معنایی را افزایش می‌دهد، اما مسئله حدود ثبات معنا و معیار ارزیابی تفاسیر را نیز برجسته می‌سازد. این مقایسه نشان می‌دهد که اختلاف مبانی میان دو رویکرد صرفاً نظری نیست، بلکه به تفاوت در معیار اعتبار معنا و نقش مفسر در فرآیند فهم می‌انجامد.

همچنین در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰)، فخرالدین رازی ذیل این آیه، مفهوم «عدل» را به معنای رعایت حدّ میانه در اعتقادات و اعمال و «احسان» را مرتبه‌ای فراتر از عدالت، یعنی انجام نیکی افزون بر حدّ الزام دانسته و با تحلیل‌های عقلی و کلامی، مراتب و شمول آن را توضیح می‌دهد. او ضمن بررسی وجوه مختلف معنایی، تلاش می‌کند مفهوم عدالت را در چارچوب نظام اعتقادی و اخلاقی اسلام تثبیت کرده و آن را دارای مبانی عقلانی و شرعی بداند، به‌گونه‌ای که معنا در پیوند با ساختار کلی شریعت فهم می‌شود و نه بر اساس تحول افق تاریخی مفسر.

در این رویکرد، تفسیر ناظر به کشف مراد الهی و تبیین منطقی مفاهیم است، نه بازتعریف آن‌ها در پرتو تجربه زیسته معاصر (فخررازی، ۱۳۷۹: ج ۲۰: ۲۵۸).

### سپاسگزاری

از داوران محترم به خاطر ارائه نظرهای ساختاری و علمی سپاسگزاری می‌شود.

### نتیجه‌گیری

در عین حال، گذار از نقد هرمنوتیک فلسفی به نفی مطلق تاریخ‌مندی فهم ضرورتی ندارد. چنان‌که پل ریکور نشان می‌دهد، می‌توان میان بُعد وجودی فهم — یعنی تأثیر افق تاریخی و موقعیت مفسر — و ضرورت ساختارهای روشمند در تحلیل متن پیوند برقرار کرد. ریکور با طرح دیالکتیک «رویداد و معنا» توضیح می‌دهد که متن پس از گسست از موقعیت اولیه گفتار، به خودمختاری معنایی دست می‌یابد؛ اما این استقلال به معنای بی‌ضابطگی نیست، بلکه امکان تحلیل ساختاری، ارزیابی بین‌الذهانی و داوری عقلانی میان تفاسیر را فراهم می‌سازد. (Ricoeur, 1976: 25) بدین‌سان، فهم نه در نسبی‌گرایی وجودی فرو می‌کاهد و نه به روش‌گرایی صوری تقلیل می‌یابد، بلکه در افقی میانی و قابل دفاع سامان می‌یابد.

بر اساس تحلیل‌های ارائه‌شده در این پژوهش، هرمنوتیک فلسفی به‌ویژه در قرائت‌های هایدگر و گادامر، با انتقال کانون فهم از ساختارهای صرفاً معرفت‌شناختی به ساحت وجودی و تجربه زیسته مفسر، تحولی مهم در نظریه فهم پدید آورده است. در این چارچوب، متن دیگر صرفاً موضوع کشف معنای ثابت تلقی نمی‌شود، بلکه در بستر گفت‌وگویی تاریخی، با افق مفسر وارد تعامل می‌گردد. این دستاورد، توجه به پیش‌فهم‌ها، تاریخ‌مندی و نقش فعال مفسر را به‌مثابه واقعیت‌های انکارناپذیر فهم انسانی برجسته می‌سازد.

با این حال، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تأکید افراطی بر تاریخ‌مندی فهم و محوریت مفسر، در صورت فقدان معیارهای روش‌مند و عقلانی، به تزلزل مبانی داوری تفسیری می‌انجامد. نادیده‌انگاری مراد مؤلف، انکار امکان تفکیک تفسیر موجه از قرائت سلیقه‌ای، و نفی ثبات نسبی معنا، از جمله پیامدهایی است که می‌تواند هرمنوتیک فلسفی را به نسبی‌گرایی تفسیری و بی‌معیاری معرفتی سوق دهد؛ امری که در نسبت با متون دینی — که مدعی هدایت، معنا و مرجعیت فراتاریخی‌اند — چالشی جدی و بنیادین به شمار می‌آید.

از این منظر، نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که هرچند بسیاری از پیش‌فرض‌های هرمنوتیک فلسفی درباره تأثیر شرایط روانی، تاریخی و فرهنگی مفسر بر فهم متن، واقع‌نما و قابل انکار نیستند، اما تعمیم بی‌ضابطه این عوامل به همه سطوح معنا، به‌ویژه در متون دینی، قابل دفاع نمی‌باشد. وجود نصوص، بدیهیات و معانی نسبتاً ثابت در کنار حوزه‌های ظنی و تفسیربردار، اقتضا می‌کند که میان سطوح مختلف معنا تمایز نهاده شود و نقش مفسر در چارچوبی عقلانی و قابل ارزیابی محدود گردد.

بر این اساس، پژوهش حاضر پیشنهاد می‌کند که بهره‌گیری از ظرفیت‌های هرمنوتیک فلسفی در حوزه فهم دینی، تنها در صورتی موجه و ثمربخش است که با بازنگری در مبانی افراطی آن، و از طریق تلفیق انتقادی با اصول معتبر تفسیر عقلی و نقلی صورت پذیرد. چنین رویکردی می‌تواند ضمن حفظ ژرفای وجودشناسانه فهم، از سقوط در قرائت‌محوری، تفسیر به رأی و بی‌ثباتی معنایی جلوگیری کرده و امکان تفسیر روشمند، معنادار و قابل دآوری از متون دینی را فراهم سازد.

## منابع

- ۱- الیاده، میرچا، «تفسیرگرایی تأویلی». ترجمه محمود تقی‌زاده، معرفت، (۲۱)، ۱۳۷۶ش.
- ۲- بنتون، تد و یان، کرایب، فلسفه علوم اجتماعی (بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی)، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران، آگاه، ۱۳۸۴ش.
- ۳- پرودفت، وین، تجربه دینی، ترجمه عباس یزدانی، چاپ اول، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷ش.
- ۴- پالمر، ریچارد، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ اول، تهران، هرمس، ۱۳۷۷ش.
- ۵- پورحسن، قاسم، هرمنوتیک تطبیقی بررسی همانندی فلسفه تأویل در اسلام و غرب، چاپ اول، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۹۲ش.
- ۶- پریمی، علی، «هرمنوتیک و تأثیر آن در فهم متون دینی»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، (۳۹)، ۱۳۸۳ش.
- ۷- حسنی، سید حمید رضا، عوامل فهم متن در دانش هرمنوتیک و علم اصول استنباط از دیدگاه پل ریکور و محقق اصفهانی، چاپ اول، تهران، هرمس، ۱۳۸۹ش.
- ۸- دیباج، سید موسی؛ استنلی روزن و صادقی، فاطمه، «هرمنوتیک چونان سیاست»، مجله فلسفه، (۴)، ۱۳۷۷ش.
- ۹- دیباج، سید موسی و رویایی، سینا، «هرمنوتیک و بنیادین پریش از متن»، مجله فلسفه، (۱۳)، ۱۳۸۱.
- ۱۰- دیباج، سید موسی، هرمنوتیک متن و اصالت آن (به ضمیمه هرمنوتیک قرآن)، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹ش.
- ۱۱- ریخته‌گران، محمدرضا، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، چاپ اول. تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ش.
- ۱۲- ساجدی، ابوالفضل؛ سرلک، مهدی، «بررسی انتقادی نظام فلسفی هرمنوتیکی گادامر»، کلام اسلامی، (۸۵)، ۱۳۹۲ش.
- ۱۳- طبری، محمدبن جریر، تفسیر طبری، ترجمه محمدباقر خالصی، چاپ اول، قم، دارالعلم، ۱۳۶۴ش.
- ۱۴- عرفانی، محمد قاسم، «اثرگذاری پیش فهم بر فهم متن نگاه تطبیقی به دیدگاه هرمنوتیک فلسفی و اندیشمندان اسلامی»، مجله کوثر معارف، (پیش ش ۱)، ۱۳۸۴ش.
- ۱۵- فخررازی، محمدبن عمر، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ترجمه علی اصغر حلبی، چاپ پنجم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹ش.
- ۱۶- فیاضی، مسعود، «تفاوت بنیادین هرمنوتیک فلسفی و اصول فقه»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی، (۳)، ۱۳۹۸ش.
- ۱۷- مشکات، عبدالرسول، فرهنگ و واژه‌ها، چاپ اول، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۹۰ش.
- ۱۸- نصر، حامد ابوزید، معنای متن، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰ش.
- ۱۹- نصری، عبدالله، راز متن (هرمنوتیک، قرائت پذیری متن و منطق فهم دین)، چاپ اول، تهران، آفتاب توسعه، ۱۳۸۱ش.
- ۲۰- نامور، اکرم، «هرمنوتیک فلسفی و قرائت‌پذیری دین»، الهیات و حقوق، (۲۴)، ۱۳۸۶ش.
- ۲۱- وان، هاروی، «هرمنوتیک و تاریخچه آن»، ترجمه مریم امینی، مجله کیان، (۴۲)، ۱۳۷۷ش.

- ۲۲- وانسهایمر، جوئل، هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس، ۱۳۸۱ش.
- ۲۳- واعظی، احمد، درآمدی بر هرمنوتیک، چاپ چهارم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- ۲۴- هوی، دیوید کوزنز، حلقه انتقادی: ادبیات، تاریخ و هرمنوتیک فلسفی، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۸ش.

#### Reference:

1. Bleicher, Josef, *Contemporary Hermeneutics*, London, Boston & Henley, Routledge & Kegan Paul, 1980.
2. Gadamer, Hans. Georg, *Philosophical Hermeneutics*, Translated and edited by David E, Linge, London, University of California, 1977.
3. Gadamer, Hans. Georg, *Truth and Method*. Translation revised by Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall, New York, 2004.
4. Grondin, Jean, *Sources of hermeneutics*, ed. Dennis J, Schmidt, New York, State university, 1955.
5. Heidegger, Martin, *Being and time*, New York and Evanston, Harper & Row publishers, 1962.
6. Palmer, E. Richard, *Hermeneutics. Interpretation Theory in Schleiermacher*, Northwestern University, 1969.
7. Ricoeur, P, *Interpretation theory: Discourse and the surplus of meaning*, Texas Christian University Press, 1967.
8. Schmidt, Lawrence K, *Understanding Hermeneutics*, UK, Ashford colour press Ltd, 2010.